**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 33: سه‌شنبه 02/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

دوستان یک سری سؤالاتی در مورد روایت مسعدة بن زیاد می‌کردند، من تصورم می‌کنم این سؤالات یک مقداری ناشی از یک تعبیری هست که من تعبیر کردم، آن را اصلاح کنم شاید بعضی از این سؤالات اصلاً اصلاح بشود. من تعبیر می‌کردم روایت مسعدة بن زیاد رابطه‌اش بنابر بعضی از فروض رابطه‌اش با روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر عموم و خصوص من وجه است. ولی این درست نیست. بین روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر و روایت مسعدة بن زیاد یا رابطۀ تباین هست یا عموم و خصوص مطلق. و هیچ وقت عموم و خصوص من وجه نیست. توضیح ذلک این‌که ما روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر را یک موقعی مراد از من مرّ را موردی می‌گیریم که مرور اتفاقی باشد، خب این با روایت مسعدة بن زیاد تباین دارند. چون روایت مسعدة بن زیاد می‌گوید که از ثمری که درخت آن را احاطه کرده شما حق ندارید بخورید اختیاراً. خب اگر انسان بخواهد از ثمری که درخت را احاطه کند بخورد آن باید داخل بشود و مرور می‌شود مرور مبسوط. این یک صورت.

شاگرد: تصویر ؟؟؟ عمومی می‌شود

استاد: نه مراد از چیز آن نیست. جوری هست که به هر حال این مسیر دیواردار بودن، معنای دیواردار بودن، این‌که دیوار باعث می‌شود که شما نتوانید داخل باغ بشوید. اگر بخواهید داخل باغ بشوید باید به خاطر این حق داشتنش داخل باغ بشوید و الا منهای این حقی برای شما ثابت نیست. این یک صورت. صورتی که مراد از مارّ، مارّ اتفاقی باشد. این تجویز روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر در مورد مارّ اتفاقی است، منع در روایت مسعدة بن زیاد در مورد مارّی که مقصود، ثمره مقصود باشد و اینها دو موضوع مختلف هستند. این یک جور.

یک جور دیگر این‌که ما بگوییم روایت. یک جور دیگر این هست که ما، مراد از روایت عبد الله بن سنان را مارّی بگیریم که مرورش مجاز باشد. ما آن احتمال را می‌دادیم. مار اگر باز مرورش مجاز باشد خب روایت مسعدة بن زیاد مارّی که مرورش مجاز نیست را منع کرده، با توضیحاتی که گذشت.

اما اگر نه، هیچ قیدی برای روایت مسعدة بن زیاد، به روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر قائل نباشیم، مطلق المرور. چه مرورش اتفاقی باشد، چه مرورش به قصد اکل از ثمره باشد. چه مرورش حلال باشد، چه مرورش حرام باشد، مطلق، بگوییم هیچ قیدی نیست. اگر این را بگوییم عموم و خصوص مطلق می‌شوند. چون کسی که می‌خواهد از ثمره بخورد بالأخره باید مرور کند دیگر. بدون مرور نمی‌شود که. به هر حال آن قید مرور، غیر مارّ که اصلاً امکان ندارد که از ثمره بخورد. غیر مارّ که معنا ندارد. پس می‌شود عموم و خصوص مطلق، معنای این روایت این می‌شود که روایت ابن ابی عمیر گفته مارّ مطلقا یجوز له الاکل، روایت مسعدة بن زیاد قید می‌زند. می‌گوید از ثمره‌ای که داخل باغ هست و برای خوردن آن ثمره شما باید داخل باغ بشوید از آن ثمره نمی‌شود خورد. خب عیب ندارد، این را تخصیص می‌زنیم دیگر، مشکلی پیش نمی‌آید دیگر.

شاگرد: مفهوم روایت مسعدة بن، می‌گوید که فرض کنید روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر گفتیم مرّ یعنی عن قصدٍ نباشد، عن غیر قصدٍ. مفهوم روایت مسعدة می‌گوید که اگر آن مزرعه بناء محوط نداشت چه مارّ باشد، مار همین عن غیر قصدٍ، چه غیر مار باشد می‌تواند بخورد، اگر محوط نباشد. این معنایش این است که مار بودن هیچ دخالتی در تجویز ندارد. مهم محوّط بودن است، القاء می‌شود آن مارّ.

استاد: یعنی چی؟ چه ربطی به چیز دارد؟ ببینید بحث. اصلاً مار دو تا چیز جداگانه است، به هم ربطی ندارند.

شاگرد: فرمودید علی ای حال

استاد: نه. ببینید آن دو تا با همدیگر تباین دارند، به هم ربطی ندارند. او می‌گوید که چیزی ندارند. می‌گوید مارّی که، نتیجۀ بحث این می‌شود، ماری که به اصطلاح مقصود هست آن نمی‌تواند. مارّی که اتفاقی باشد و داخل باغ نشود این می‌تواند بخورد.

شاگرد: غیر مارّش هم می‌تواند

استاد: غیر مارّ اصلاً امکان ندارد.

شاگرد: مار را به معنای چیز نگیرید.

استاد: نه غیر مارّش را هم نمی‌تواند بخورد، نه نه قید کردیم. غیر مارّش نمی‌تواند بخورد.

شاگرد: غیر مار غیر

استاد: نه نمی‌شود، این مفهوم ندارد این جمله. نمی‌تواند بخورد. ربطی به این بحث ندارد.

این است که فکر می‌کنم اصلاً آن بحث‌هایی که اینجا هست چیز باشد. این بحث تمام.

بحثی که اینجا.

شاگرد: شما اوّل که فرمودید به قصد اکل از ثمره باشد این وجه استدلالش چی است؟

استاد: می‌گویند مرّ، می‌گوید آن جایی که طرف از اوّل، حالا اینجوری تعبیر بکنم، وقتی شخص برای خوردن یک شیءای این کار را انجام می‌دهد، احتمال این‌که این تصمیم به خوردن میوه در حرمت دخالت داشته باشد این احتمال، احتمال عرفی است. به‌طور متعارف اکتفا نمی‌کنند به اصل مرور. می‌گویند مارّی هست که مرور کرده است برای این‌که از آن میوه بخورد. سکوت از ذکر این قید نشانگر این هست که مارّی نیست که برای خوردن آن میوه این کار را کرده.

شاگرد: اطلاق دارد

استاد: دقت نکردید چی می‌گویم. بعضی قیود هست آن قیود احتمال دخالتش در حکم دارد. وقتی احتمال دخالت در حکم داشته باشد آن را مورد تأکید قرار می‌دهید. فرض کنید که شما می‌گویید که من می‌توانم بچه‌ام را بزنم یا نمی‌زنم. اگر بچه را برای تربیت می‌خواهید بزنید، اینجور نمی‌کند من می‌توانم بچه‌ام را بزنم یا نزنم. می‌گویم بچه‌ام را للتربیة آیا بزنم یا نزنم. قید للتربیة را ذکر می‌کنم. چون آن محط کلام. آن چیزی هست که عرفاً دخالتش در حکم محتمل جدی هست. اقتصار به عام نمی‌کنم. یعنی آن نکتۀ این‌که من به خاطر این‌که میوه‌ای بخورم اصلاً وارد شدم. آمدم که میوه بخورم، این خودش یک خصوصیت دارد. چون این خصوصیت دارد این قید را ذکر می‌کنم. ببینید ضرورت و عدم ضرورت، محاط بودن، عدم محاط بودن، امثال این قیود را در سؤال سائل اخذ می‌کنند. می‌گوید چه من ضرورةٍ او من غیر ضرورةٍ، من چی چی، اینها را. اما این‌که اصلاً من برای میوه خوردن رفتم. برای میوه خوردن رفتم این قید را ذکر نکنند، این معنایش این است که برای میوه خوردن نرفتم دیگر. بحث این که فقها همچین استظهاری کردند، به نظر می‌رسد که این استظهار درست است.

شاگرد: سؤالی که می‌خواهد مطلق باشد که ؟؟؟ ۹:۴۴ امام.

استاد: اینجور نمی‌پرسند به طور معمول. مطلق نمی‌پرسند، بحث ما این است. اینجور سؤالات را به نحو مطلق نمی‌پرسند. سؤال را به صورت خاص تقیید می‌کنند. و به این نحو سؤال طبیعی نیست. این است که فقها از همین عبارت گفتند ظاهر لفظ مرور، مرور اتفاقی است به نظر می‌رسد مطلبشان درست است و استظهار به جایی هست. خب عرض کنم خدمت شما این داشتیم در مورد قیوداتش صحبت می‌کردیم. قید اوّل این بود که مرور اتفاقی باشد. ببینید آن مقداری که مسلّم هست و این جایی که من آن مقداری که کاملاً مسلّم است آن این است که تمام العلّة برای مرور من اکل هست، هیچ انگیزۀ دیگری نداشتم، فقط برای این‌که بتوانم از این میوه بخورم مرور کردم. این یک مثال روشنی هست که انسان می‌تواند بگوید که این روایات شامل نمی‌شود شاید این روشن‌ترین موردی باشد که عدم شمول روایات روشن است.

یک موقعی نه، کار دیگری هم دارم، ولی آن کار دیگر جزء العلّة است. این میوه خوردن هم جزء العلّة است. این دو تا جزء العلّة با همدیگر که جمع شدند من را تقویت می‌کنند که با همدیگر، اگر هر کدام به تنهایی صلاحیت باعثیت من نداشتند، آن اکل و داعی دیگر با همدیگر داعی من بر این مرور بودند. آیا این مورد را روایات می‌گیرد یا روایات نمی‌گیرد، من به نظرم مشکل است. یعنی حتی در جایی که جزء العلة هم باشد اکل برای مرور، آن جاها خیلی، خیلی ظهور قوی‌ای ندارد روایات در شمول نسبت به آن مورد. بله، جایی که اصلاً مرور دخالتی، ببینید حالا یک نکته‌ای من اینجا عرض بکنم. گاهی اوقات دو تا علت مستقله وجود دارد. من از یک طرف کار دارم باید رد بشوم، از یک طرف هوس میوه‌خوری دارم که هر یک از اینها به تنهایی علت تامه‌اند. این دو تا وقتی با هم جمع بشوند دو تا چیزی که علت تامۀ اقتضایی هستند، وقتی با هم جمع می‌شوند در مقام فعلیت علت جزء العلة می‌شوند. این قانون به هر حال تأثیر علل مستقله هستند که وقتی با هم جمع می‌شوند جزء العلّة می‌شوند. اینجور جزء العلة شدنی که به دلیل این‌که با آن علت مستقله جمع شده جزء العلة شده به نظر می‌رسد مضر نباشد.

جایی که من به هر حال اگر اکل نبود مرور صورت نمی‌گرفت. اگر داعی اکل نبود مرور صورت نمی‌گرفت. یا به دلیل این‌که داعی اکل جزء العلة باشد، یا داعی اکل تمام العلة باشد، تصور می‌کنم این صورت داخل در اطلاق روایت نباشد. ولی جایی که داعی اکل جزء العلۀ اقتضائی هم نباشد. یعنی اگر داعی اکل به این معنا، اگر داعی اکل نبود، این مرور انجام می‌گرفت. هرچند الآن که مرور انجام گرفته من این دخالت داشته باشد به عنوان جزء العلة. در داعی فعلی من، داعی اکل دخالت دارد. آن مهم نیست، مهم این است که آیا اگر آن داعی دیگر نبود، داعی اکل نبود، آیا این مرور انجام نمی‌گرفت؟ اگر انجام نمی‌گرفت و این ظاهراً روایات نمی‌گرفت. و من فکر می‌کنم این‌که فقها تعبیر می‌کنند مرادشان همین است. این‌که می‌گویند اتفاقی باشد، نه این‌که بخواهند صورتی را که من غرض اکل هم دارم، ولی کار دیگری هم کاملاً دارم که آن کار اگر غرض اکل هم نبود آن کار خودش داعی مستقل بود. این را بخواهند خارج کنند. من تصور می‌کنم فقها که این تعبیر اتفاقی می‌کنند، مرادشان اخراج آن دو صورت است. جایی که داعی اکل جزء العلۀ اقتضائی یا تمام العلۀ اقتضائی باشد. اما جایی که داعی اکل هم نبود یک علت تامۀ استقلالی دیگری وجود داشت. آن را نمی‌خواهند از تحت این دلیل خارج کنند.

شاگرد: صاحب مسالک ۱۴:۵۱ می‌گویند اگر دو تا مسیر بود یک مسیر مرور بود حتی از آن مسیر برود، این صدق مرور نمی‌کند. می‌خواهد بگوید مقصدی دو تا مسیر بود. یک مسیرش، راه ثمره بود نمی‌تواند از این مسیر برود.

استاد: خب بله همین را هم می‌گویم نمی‌شود. نمی‌شود دیگر.

شاگرد: این توضیحی که شما.

استاد: همین هم، می‌گویم نمی‌شود دیگر.

شاگرد: جزء العلة

استاد: جزء العلة برای مسیر خاص است دیگر. جزء العلة برای مسیر خاص. برای چی این مسیر خاص را انتخاب کرده؟ برای این‌که بخورد دیگر. از آن طرف است. ولی از این طرف مرور بر این ثمره نمی‌کرد. نه مرور علی الثمرة. بحث سر این است که مرور علی الثمرة به داعی اکل است یا به داعی اکل نیست. مرور علی الثمرة داعی اکل درش دخالت دارد به عنوان جزء العلة یا تمام العلة، یا دخالت ندارد. عرض ما این هست که اگر در مرور علی الثمرة داعی اکل به عنوان جزء العلة یا تمام العلة اثر داشته باشد، اکل جائز نیست و الا جائز است. این فکر می‌کنم. من تصور می‌کنم فقها هم همین را می‌خواهند بگویند. یک قدری شاید کلماتشان ابهاماتی داشته باشد تصور می‌کنم اینجور می‌خواهند بیان کنند. خب این یک مطلب.

قید دومی که اینجا هست آن این هست که می‌گویند که علم به رضایت مالک، علم به کراهت مالک نداشته باشیم. این یک قید.

قید دوم این‌که ظن به کراهت مالک هم نداشته باشیم. این دو قید را ببینیم دلیلش چی است؟ این بحث این‌که علم به کراهت مالک نداشته باشیم، من فکر می‌کنم، ببینید، یک موقعی ما اصلاً می‌گوییم که عن الرجل یمرّ بالنخل و السنبل و الثمرة فیجوز له ان یاکل منها من غیر اذن صاحبها من ضرورة او غیر ضرورة قال لا بأس، این، این‌که قید کرده صاحبش اذن نداده، می‌گوییم مثلاً ممکن است بگویند که اگر صاحبش نهی کرده باشد، آن صورتی که صاحبش نهی کرده باشد این نمی‌خواهد بگوید. صرفاً این‌که اذن نداده، می‌گوید اذن شرط نیست. اما این‌که نهی مانع باشد یا مانع نباشد آن در مقام مانع بودن نهی نیست، و بگوییم در جایی که نهی مالک احراز شده باشد، یا کراهت مالک احراز شده باشد این روایات اطلاق ندارد. حالا دیگر یک مقداری برهان شاید خاصی نداشته باشد برای اثبات این‌که صورت نهی مالک را شامل می‌شود یا نمی‌شود.

یک روایتی هست، آن روایت اگر باشد ظاهرش این است که اصلاً به مالک ربطی ندارد. آن روایت، روایت آن مرسلۀ محمد بن مروان هست. مرسلۀ محمد بن مروان این بود، می‌گوید:

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ فَآكُلُ مِنْهَا قَالَ كُلْ مِنْهَا وَ لَا تَحْمِلْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ التُّجَّارَ قَدِ اشْتَرَوْهَا وَ نَقَدُوا أَمْوَالَهُمْ قَالَ اشْتَرَوْا مَا لَيْسَ لَهُمْ.»

این روایت اگر تام باشد از جهت سندی ظاهرش این است که بیخود کردند، مال آنها نبوده که. این چیزی نیست که. این می‌خواهد بگوید اصلاً حق آنها نیست. وقتی حق نیست، حالا نهی هم بکند یا نکند. این روایت ظاهرش این است که نهی مالک اصلاً دخالتی ندارد. نهی مالک دخالت ندارد. ولی مشکل قضیه این است که سند روایت تام نیست، روایت مرسله است.

شاگرد: اما غیر از ؟؟؟ ۱۹:۳۲ اطلاق روایت بقیه نمی‌گیرد؟ خیلی جاها راضی‌اند افراد

استاد: نه نه، من به نظرم این‌که صورت ظن به کراهت را خیلی وقت‌ها ظن به کراهت هست. این‌که بخواهیم صورت ظن به کراهت را از تحت این ادله خارج کنیم، این صورت، این اینجور نیست. ولی صورت علم به کراهت یک صورت خاصی است. یک صورت ویژه‌ای است که علم هم دارد که طرف راضی نیست. صریحاً آمده نهی کرده. بخواهیم آن را هم بگوییم اطلاق ادله می‌گیرد به نظرم مشکل است. ولی ظن به کراهت خب خیلی وقت‌ها چیزهایی هست، نشانه‌هایی هست که این نشان می‌دهد که این ظن به کراهت هست. من فکر می‌کنم شاید این‌که ما بگوییم اگر صورت علم به کراهت داشته باشد به این اطلاقات اکتفا نمی‌شود

شاگرد: دیوار کشیدن آن وقت ؟؟؟

استاد: نه دیوار کشیدن احیاناً ممکن است ظن به کراهت را هم بیاورد. حالا آن‌که ما بحث این هست که طرف می‌خواهد از میوۀ خارج دیوار بخورد. دیوار کشیدن نسبت به یک چیز قطعاً شاید دلیل بر این هست که اجازۀ دخول در باغ را نمی‌دهد. حتی شاید اطمینان انسان داشته باشد که جایی که دیوار کشیده شده باشد ورود در باغ برای شخص مجاز نیست. ولی آیا استفاده از میوه‌هایی که خارج آن محدوده هست، نسبت به آنها هم ظن به کراهت داریم این خیلی شاید دلیل بر. چون ما فرض این است که ما در جایی می‌خواهیم بگوییم، حتی جایی که دیوار کشیده شده از میوه‌ای که خارج باغ هست از آن میوه می‌تواند بخورد. مجرد دیوار.

شاگرد: آخر دیوار کشیدن هم که همیشه عدم رضایت شاید نباشد.

استاد: نه، به‌طور معمول دیوار کشیدن، نه از جهت ظنی می‌گویم، نه علمی. از جهت ظنی کسی که دیوار می‌کشد اجازۀ ورود افراد به باغ را نمی‌دهد. نسبت به این.

شاگرد: پس علم هم نداریم.

استاد: نه، آن هم نمی‌خواهم بگویم علم. ظن به حرمت دخول در. یا لا اقل اینجوری بگوییم که با وجود دیوار من احتمال قابل، یعنی اطمینان به رضایت ندارم، این مقدار که هست. من در صورتی می‌توانم داخل باغ یک طرف بشوم که اطمینان داشته باشم طرف راضی است. حالا جایی که دیوار نکشیده ممکن است بگوید اینجا مسیر عمومی است و مثلاً خود آن رضایتش هم کأنّ شاید شرط هم نباشد. ولی در جایی که دیوار کشیده، بگوییم دیوار کشیده با این حال ما یقین داریم که راضی است داخل بشود. نه آن‌که هیچ وجهی ندارد. چون برای دخول در ملک غیر باید علم به رضایت داشته باشیم. نسبت به دخول ما می‌توانیم بگوییم جائز نیست دخول شدنش. اما نسبت به خوردن از میوه به خصوص میوه یعنی آن چیزی که عمدتاً تکیه دارم میوه‌ای که از باغ بیرون است. آیا وجود دیوار معنایش این است که نسبت به استفاده از میوه‌هایی که از باغ بیرون افتاده که حجم کمی از میوه‌ها هست. میوه‌های اصلی که در باغ است، حالا چند تا میوه هم خارج باغ افتاده از شاخه‌هایی که از باغ بیرون افتاده و دیوار مانع آن شاخه‌ها نیست، آیا این را هم می‌توانیم بگوییم حتماً ظن به کراهت مالک وجود دیوار می‌آورد.

شاگرد: در همان فرض داخل باغش که حرمت اکل وجود دارد آنجا را هم می‌خواهید بگویید اشکال ندارد؟

استاد: اشکال دارد اصلاً. ما که می‌گوییم حق دخول باغ ندارد.

شاگرد: نه، حالا اگر داخل شد.

استاد: اگر داخل هم شد حق ندارد. نه حق ندارد. به این قید مربوط نیست. ما می‌گوییم که.

شاگرد: ظن به

استاد: نه، نه به خاطر این. چون مرور نیست. آن بحث قبلی تمام کردیم. ما به هر حال می‌گوییم که اگر کسی که داخل باغ می‌شود یا مرورش محرم است، یا مرورش مبسوط است. یا اگر محرم و مبسوط نباشد به هر حال روایت مسعدة بن زیاد این جور چیز را اجازه نمی‌دهد. از روایت مسعدة بن زیاد استفاده می‌شود که طرف نمی‌تواند داخل باغ بشود و از میوۀ داخل باغ استفاده کند. آن از بحث ما خارج است.

شاگرد: اطلاقات منصرف از موردی که به مرور که حرام باشد.

استاد: همان که گفتم دیگر. یکی از تقریبی که ما عرض می‌کردیم همین بود که به نظر می‌رسد اطلاقات نسبت به مرور حرام منصرف باشد دیگر.

شاگرد: یمکن استدلال بان النبی صلی الله علیه و آله و سلم الحیطان دخول ولو مع العلم بکراهة ؟؟؟ ۲۴:۳۱ یناسب هذه

استاد: در مورد این‌که پیغمبر دیوار را خراب کردند ما قبلاً بحثش را کردیم که معلوم نیست امر عمومی باشد. ممکن است مال مورد نخل خود حضرت بوده. امر چیز. اما در مورد چیزهای غیر آن گفتیم تعارض هست. بعضی روایات هست که

شاگرد: ؟؟؟

استاد: نه ولو تعارض هم، وقتی تعارض هست دیگر شما نمی‌توانید تمسک کنید. یعنی آیا لاجل اهل الحاجة دستور داده دیوارها را خراب کنند، یک تکه، روایت مسعدة بن زیاد این است. یا به خاطر مطلق المارّة هست. ما می‌گفتیم در این مرحله روایت تعارض دارند. یک روایت دیگر هست که تعارض ندارد، این‌که خود پیغمبر دستور می‌داد که دیوار باغ خودشان را خراب کنند. آن که ربطی استدلال نمی‌شود بهش کرد. مثل شبیه همان روایتی که از امام صادق دارد که امام صادق علیه السلام، عین بنی زیاد، عین زیاد. این است که خب این هم. من فکر می‌کنم در مورد جایی که نهی باشد، اگر این روایت محمد بن مروان تام باشد این ظاهرش این است که با نهی مالک هم مانعی ندارد. یک استدلال دیگر هم هست برای این‌که با نهی مالک هم اشکال ندارد، آن روایت علی بن یقطین هست. به گونه‌ای که مرحوم فاضل نراقی رحمت الله علیه استدلال کردند. روایت علی بن یقطین را می‌خوانم، نحوۀ استدلال فاضل نراقی را به این روایت عرض می‌کنم تا بحث روشن بشود.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ وَ كَيْفَ حَالُهُ إِنْ نَهَاهُ صَاحِبُ الثَّمَرَةِ أَوْ أَمَرَهُ الْقَيّم و لَيْسَ لَهُ وَ كَمِ الْحَدُّ الَّذِي يَسَعُهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ منه شَيْئاً.»

مرحوم نراقی این تناول را به معنای اخذ گرفته بودند و اینجور معنا می‌کردند که امام علیه السلام در پاسخ گفتند که یک مطلب را به مفهوم متعرّض شدند، یک مطلب را به منطوق. به منطوق گفتند که لا یحل له ان یأخذ منه شیئاً. یأخذ را ایشان معنا می‌کرد یحمل. این‌که حمل بخواهد بکند شیءای را آن جائز نیست. بعد ایشان می‌گویند که این مفهومش این هست که اکلی که به غیر حمل باشد این جائز است. حمل جائز نیست، کأنّ آن اکلی که بدون حمل باشد آن جائز است. خب اگر این باشد معنایش این است که حتی در صورت نهی صاحب ثمره اکلی که بدون حمل باشد جائز است. ایشان این روایت را دلیل بر، جزء روایت‌های مجوزه دانست. گفت حتی روایت علی بن یقطین هم تجویز می‌کند اکل را. چون آن که این روایت را نهی کرده حملش است. می‌گوید حملش جائز نیست، اکلش جائز است. این تفسیری بود که ایشان کرد.

اگر معنایی که ایشان کرده. ولی ما به نظر من این روایت اصلاً نسبت به اکلی که بدون حمل باشد اصلاً ظهور ندارد. مقسم این روایت اکل با حمل است. ببینید من اینجور می‌خواهم معنا کنم. شاید مرحوم شیخ طوسی هم همینجور روایت را معنا کرده.

سؤال سائل از این هست که: «عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ **أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ**» یعنی حملش تناول، یعنی اخذ برای حمل و یأکل بعد از حمل اکل کند. نه این‌که. این در بعضی کلمات فقها من یادداشتم الآن مراجعه نکردم. در کلمات بعضی از فقها هم این را توضیح دادند که سؤال ممکن است از این باشد که یأکل ما یحمله. سؤال اصلاً از اکل ما یحمل است. بعد می‌گوید که حالا اگر اکل ما یحمل را هم جائز باشد، آیا این جواز اکل ما یحمله در صورت نهی مالک هم هست یا نیست، یک. مقدارش چقدر است. امام علیه السلام در پاسخ می‌گویند هیچی جائز نیست. اصلاً اکل ما یحمله هیچ مطلقا جائز نیست. حملی که طرف می‌خواهد صورت بدهد که مقدمه است، بعد می‌خواهد ازش بخورد این حمل جائز نیست. در نتیجه اصلاً نسبت به اکلی که بلا حملٍ هست سؤال سائل ناظر به آن نیست. سؤال را یک موقع شما مطلق می‌گیرید. می‌گویید سؤال هم از اکل هست، هم از حمل هست، اکل هم مطلقا، چه اکل با حمل باشد، چه اکل با حمل نباشد. اینجور که مرحوم نراقی معنا می‌کند. مرحوم نراقی می‌گوید سؤال مطلق است. اکلش مطلق است، اکل با حمل باشد یا با حمل نباشد. اخذش هم یعنی سؤال از دو جهت هست. می‌گوید آیا اکل جائز است سواءٌ حمل ام لا. اخذ جائز است سواءٌ اکل ام لا. امام علیه السلام می‌فرمایند که حملش، اخذ هم به معنای حمل. حملش جائز نیست، کأنّه اکلش جائز است. اکلش جائز است یعنی اکلی که به وسیلۀ حمل انجام نشود آن جائز است. حالا چه نهی مالک باشد چه نهی مالک نباشد، اطلاقش، اطلاق که نه، یعنی صریح روایت می‌شود. چون صورت نهی مالک را هم مورد سؤال قرار داده. ولی معلوم نیست مقسم روایت این ابهام دارد، این روایت ممکن است جمع این روایت لا اقل جمع این روایت با روایت دیگر به این نحو باشد که سؤال «أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنٍ من صَاحِبِهِ» از این باشد. هل یجوز ان یحمل الثمرة و یأکل ما حمله؟ این سؤال باشد. امام علیه السلام می‌گوید نه، اصلاً جائز نیست حمل کند تا بتواند بعداً بخورد.

به نظر می‌رسد روایت علی بن یقطین دلیل بر تجویز صورت نهی مالک نیست. صورتی که نهی مالک باشد این صورت خیلی سخت است ما از روایات اطلاق نسبت به صورت نهی مالک استفاده کنیم. ولی صورتی که ظن به کراهت مالک داشته باشیم. من به نظرم هیچ دلیل قابل توجهی از ادله استفاده نمی‌شود که ما بگوییم در صورت. به خصوص در مورد این‌که خیلی وقت‌ها جایی که از صاحبش اذن نگرفته، صاحبش هست. با این حال اذن نمی‌گیرد، به خاطر این است که اگر اذن بگیرد اجازه نمی‌دهد. یک موقعی صاحبش نیست، خب چرا اذن نگرفته؟ چون صاحبش نیست. اما برای چی اذن نگرفته؟ اذن نگرفته به خاطر این‌که حالا اذن می‌گیریم ممکن است اجازه ندهد حالا بخور دیگر، امثال اینها. این است که تصور می‌کنم صورتی که علم به کراهت مالک داشته باشیم را مشکل است از این ادله بخواهیم تجویزش را استفاده کنیم. خب این هم.

شاگرد: به خاطر فناء محاط شما نمی‌دانید؟ امارة را گفته.

استاد: نه، اصلاً فناء محاط به اینها ربطی ندارد. آن فناء محاط

شاگرد: امارۀ ظنیه است برای این‌که رضایت نداده دیگر.

استاد: نه، قرار شد به این معنا نگیریم.

شاگرد: روایت عبد الله بن سنان ؟؟؟ دیوارش صدر و ذیل روایت را که نگاه می‌کنیم، صدر در مورد این پاسخی که در ذیل آمده

استاد: آن ذیل معارض داشت دیگر.

شاگرد: نه، می‌خواهم بگویم که شما فرمودید که اختصاص دارد به خود پیامبر. در صورتی که روایت

استاد: کان اذا بلغ نخله ممکن است باشد.

شاگرد: نه، می‌دانم قبلش. لا بأس بالرجل بعد حضرت تعلیل می‌آورند قد نهی رسول الله، که

استاد: ان تبنی الحیطان، نه آن را که نمی‌خواهیم بگوییم که اختصاص دارد. آن قطعه‌ای هست که با روایت مسعدة بن زیاد تعارض دارد دیگر.

شاگرد: همین‌که پیامبر نهی کرده از دیوار.

استاد: نهی از دیوار کرده لذوی الحاجة است یا لمکان المارّة است.

شاگرد: لمکان المارّة

استاد: گفتم تعارض دارد دیگر. روایت مسعدة بن زیاد می‌گوید که به خاطر لاهل الضرورة است. این می‌گوید لمکان المارّة است، این تکه‌اش تعارض دارد. اینها را باید کنار بگذاریم.

شاگرد: پس لاهل الضروره‌اش قبول است؟

استاد: نه، اهل ضرورتش قبول است. و این نکته را هم که حالا گفتم بگذارید اشاره کنم. عرض کردم جلسۀ قبل هم گفتم، باز هم تأکید می‌کنم. ظاهر روایت این هست که اهل ضرورت می‌توانند استفاده کنند، ضمان هم ندارد. بر خلاف گفتۀ بعضی از عامه مثل شافعی که تصریح کرده که اهل ضرورت ضامن هست. نه، اهل ضرورت حق استفاده دارند، بلا ضمانٍ. و اگر ضامن بودند باید این ضمان ذکر می‌شد. در این روایت هیچ ذکری از ضمان نشده.

شاگرد: گرسنه‌اش باشد

استاد: ضرورت، حالا تعبیر ضرورت، لاجل اهل الضرورة، نه نفس گرسنگی. گرسنگی که عنوان ضرورت صدق بکند.

شاگرد: بعد از این‌که دیوار خراب شد غیر اهل ضرورت هم می‌توانند استفاده کنند دیگر.

استاد: نه نه. می‌گوید لاجل اهل الضرورة بوده این دیوار خراب شده. نه، حالا دیوار خراب شدن، دیوار اگر خراب شد، اگر دخولش در آنجا مجاز باشد عیب ندارد می‌تواند استفاده کند. ما یک قید دیگر عرض می‌کنیم. آن قید این هست که مرور باید مجاز باشد. جایی که مرور مجاز نیست نمی‌شود استفاده کرد.

شاگرد: می‌خواهم بگویم باز هم بالأخره نتیجه به نفع مارّه می‌شود. دیوار که خراب بشود.

استاد: مرور مجاز. اگر مرورش مجاز باشد، دقت نمی‌کنید. اگر دیوار خراب شد. از داخل باغ رفتن یک موقعی مرورش مجاز است، یک موقع مجاز نیست. اگر مجاز باشد بله، عیب ندارد. مرورش اگر در داخل، بله.

شاگرد: از جهت حکم وضعی زمان در مقام بیان باشد، در مقام بیان بودن چیز اضافی است.

استاد: نه، این چیزهایی هست که به‌طور متعارف وقتی گفتند می‌توانی بخوری هیچ قید نکنند که ضامن هستید، اطلاق مقامی این دلیل این هست که ضمان نیست دیگر.

شاگرد: در مقام بیان بودن

استاد: نه، خودش ظهور این دارد که در مقام بیان جهت باید باشد. چون متعارف موارد وقتی می‌گویند شما می‌توانید مجاز. فرض کنید یک بنده خدایی صاحبخانه بگوید بفرما غذا بخور. اگر صاحبخانه می‌خواهد بگوید بفرما غذا بخور بعد پولش را هم بده، آن نیاز به ذکر دارد. همین دستوری که بفرما غذا بخور. یعنی این‌که شما ظهور دارد در این‌که این غذا مجانی است، در مقابلش لازم نیست پولی پرداخت کنی.

حالا به تناسبات، من اوایل، قبل از پیروزی انقلاب بود، سال ۵۵. با اخوی حاج آقا محمد، ما بچه بودیم، رفتیم کرمانشاه. یک بار رفتیم خارج شهر از آنجا برمی‌گشتیم، یک رستورانی بود، یک تابلویی خیلی بزرگی رویش نوشته بود شام اجباری. شام اجباری است و اینها. من گفتم این چی است؟ اینها کسی که اینجا می‌آید مجبورش می‌کنند حتماً باید شام بخورد؟ و اینها؟ بعد گفتند نه این مطرب آورده بودند می‌گفت افراد بیایند مطرب را گوش کنند بعد شام سفارش ندهند نه، این مطرب را برای این آوردند که غذاهایشان فروش برود، هر کسی که. گفتم اینها چقدر آدم‌های خوبی هستند افراد را مجبور می‌کنند شام می‌دهند. باید حتماً نمی‌گذارند برود، مثل فرض کنید موکب‌هایی که در کربلا هست جلوی ماشین‌ها را می‌گرفتند خیال می‌کردم اینجوری هست، جلوی ماشین‌ها را می‌گیرند زورکی افراد را می‌آورند بهشان شام می‌دهند. نه، این برای این‌که مطرب را مجانی گوش نکنند. حالا آنها، ولی یک جایی که شما بگویند بفرمایید. بفرمایید یعنی شما می‌توانید از این غذا بخورید. شما می‌توانید از این غذا بخورید اگر قرار باشد از آن طرف هم باید پولش را بدهد باید ذکر بشود. این ظاهرش این است که مجاز است و لازم نیست پولش.

شاگرد: این دو دسته روایت به نحو ضرورت و ؟؟؟ ۳۸:۱۹ نمی‌شود گفت که اینها اصل عدم دیوار زدن به خاطر اهل ضرورت بوده، حکمتش آن بوده. اما جعلش عام است. مثل تأخر نماز مغرب

استاد: نه، در مورد خود این‌که چرا خود پیغمبر نهی کرد تعارض دارند.

شاگرد: نه اصل این‌که

استاد: نه، حکم را نمی‌گویم. می‌گوید نهی پیغمبر یک روایت می‌گوید لمکان المارّة. یک روایت می‌گوید نهی‌اش به خاطر لمکان اهل الضرورة.

شاگرد: همین، حالا نمی‌شود بگوییم که این لاجل اهل الضرورة اصل حکمت این کار را.

استاد: نهی که یک علت بیشتر ندارد. یا به خاطر مارّة است. حکم جواز اکل را کار ندارم. ما جواز اکل را مطلق می‌دانیم. ولی بحث این است که نهی پیغمبر از دیوار زدن و این‌که دستور به این‌که دیوار را باید خراب کنید، آن به خاطر این‌که اهل ضرورت بتوانند بخورند، یا به خاطر این‌که مطلق المارّة بتوانند بخورند. آن روایت معارض دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان